

## بررسی نقش متنفذان درباری در انتخاب جانشین پادشاه در دوره صفویه

### زهرا رضائی

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

### ناصر جدیدی

دانشیار، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده

مسئول naserjadidi@yahoo.com).

### محمد کریم یوسف جمالی

استاد، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۷ شماره ۶۴ - صفحه ۲۱۶-۱۸۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۱۰

### چکیده

مسئله جانشینی پادشاه همواره در تاریخ ایران موضوع مهمی بود و اغلب در هنگام ضعف یا مرگ پادشاه مدعیان مختلف برای کسب قدرت ظهور می کردند؛ گاهی با وجود پادشاه قدرتمند باز هم توطئه های پنهانی در این زمینه بین متنفذان درباری وجود داشت. در دوره صفویه نبود قانون مدون در این زمینه، باعث شد تا نیروهای مختلف بخصوص سران قزلباش و زنان درباری در فرآیند جانشینی دخیل شوند؛ آنها در تلاش برای انتخاب شاه در مسیر منافع خویش بودند. پرسش پژوهش این است که متنفذان درباری چه نقشی در انتخاب جانشین پادشاه داشتند؟ در دوران قبل از شاه عباس اول قزلباشان نقش موثرتری در مسئله جانشینی داشتند اما بعد از شاه عباس زنان بانفوذ بیشتری نقش را داشتند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی نقش متنفذان درباری در مسئله جانشینی پادشاه را مورد بررسی قرار می دهد. بر اساس یافته های پژوهش نظامیان قزلباش و زنان درباری بیشترین نقش را در انتخاب جانشین در دوره صفویه داشتند.

**کلیدواژه ها:** پادشاه، جانشینی، زنان درباری، قزلباش

مقدمه:

مسئله جانشینی همواره یکی از مسائل مهم و حساس در هر حکومت بخصوص حکومت‌های پادشاهی بوده است. در طول تاریخ ایران مسئله جانشینی معمولاً از قانون خاصی برخوردار نبوده است. بهمین دلیل چند دستگی بعد از مرگ شاه برای انتخاب جانشین تا مدت‌ها کشور را به صحنه کشمکش‌های سیاسی تبدیل می‌کرد. این مسئله در دوره صفویه بیشتر مشهود است. با روی کار آمدن صفویان، ایران دارای حکومت مرکزی مستقل و قدرتمندی شد. نوع مناسبات و نحوه تعامل این نیرو با دولت صفوی قبل از تشکیل دولت و بعد از آن می‌بایست به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. قزلباشان در تشکیل حکومت و استقرار دولت عملکرد تعیین‌کننده‌ای داشته و به‌عنوان هواداران اصلی دولت مطرح بودند؛ ولی بعد از تشکیل حکومت صفوی به تدریج جایگاه و موقعیت آنان تطور و فراز و نشیب زیادی را پیمود. آنان به عنوان نخبگان اصلی ساختار حکومت به‌طور بالقوه در لایه‌های مختلف حکومتی حضور داشتند. در این دوره آنان با موقعیت برجسته‌ای که پیدا کرده بودند به مداخله و ماجراجویی در حوزه‌های مختلف پرداختند. اوج مداخلات آنان در مسئله جانشینی شاه عزل و نصب‌ها و تعرض به خاندان شاهی ادامه یافت. این موضوع به واکنش سلبی و دفعی حکومت - البته به‌طور موقتی - در جهت کاستن از جایگاه آنان منتهی شد. اما در مرحله دوم - از دوره شاه‌عباس اول به بعد - جایگاه قزلباشان بنا به شرایط و اقتضائات زمانی دچار تحول گردید؛ زمینه‌های این تحول را در سه متغیر تأثیرگذار نیازهای سیاسی - اداری، سیاست و مناسبات خارجی و مسائل مذهبی می‌توان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. هر سه متغیر بر مبنای اصل تحول ساختار سیاسی - اداری حاکمیت صفوی از دوره شاه‌عباس اول قابل تبیین و توضیح است به این صورت که شاه‌عباس با اصلاحاتی که انجام داد، ساختار حکومت را از یک ساختار نامتمرکز قبیله‌ای وارد یک ساختار متمرکز نمود. وقتی این تحول در دوره شاه‌عباس اول انجام گردید، ساختاری به وجود آمد که در آن همه‌ی نیروها به یک‌میزان دارای قدرت و نفوذ هستند. نهاد علما در جایگاه اصلی خود، دیوانیان در جایگاه خود، نظامیان هم سر جای خود بودند. بر مبنای این تحول، قزلباشان در هرم قدرت، حضور عناصر دیگر را در کنار خود به‌ناچار پذیرفتند.

شاه عباس بعد از رسیدن به قدرت تمام سعی خود را به کار برد تا شاهزادگان از امور سیاسی مملکت به‌دور باشند و همواره پسران و برادران خود را از معاشرت و مصاحبت با

بزرگان کشور و سرداران سپاه بازمی‌داشت، از اینرو نقش زنان یا همان قدرت در سایه پررنگ‌تر شد و زنان درباری در اوایل عصر صفویه با توجه به میزان اقتدار شاه و درباریان آن زمان نقش ویژه و تاثیر گذاری بر تحولات دربار داشتند. به دلیل سیاست جدید شاه عباس مبنی بر در حرم نگهداشتن شاهزادگان و تربیت آنان در حرمسرا، پس از او نوعی کانون پنهان قدرت در داخل حرمسرا که متشکل از زنان و خواجگان بود، تشکیل گردید که نقش مهمی در تصمیم‌گیری و مسائل مربوط به سیاست خارجی صفویان داشتند. حرمسرا در دوره صفویان نقشی مهم و محوری در شکل‌دهی بسیاری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی داشت. برخی از زنان حرمسرا به واسطه قدرت و نفوذی که در نتیجه دست‌اندازی در امور سیاسی به دست آورده بودند، از تمکن مالی بسیار مساعدی برخوردار شدند، و به واسطه همین تمکن مالی، قدرت زیادی نیز در امر سیاست به دست آوردند.

با توجه به مطالعه نگارنده تاکنون پژوهش مستقل و همه‌جانبه‌ای در باب این موضوع انجام نگرفته است. پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش متنفذان درباری در مسئله جانشینی پادشاه انجام شده است. روش تحقیق در این مقاله مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع مستند و شیوه گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است.

#### نقش قزلباشان پس از تشکیل حکومت صفویه

آنچه مسلم است موفقیت نهضت صفویان در مراحل مختلف و نهایتاً تشکیل این دولت با حمایت همه‌جانبه نیروهای قزلباش و اهل اختصاص همراه بود، که پشتیبانان اصلی شاه اسماعیل اول در تشکیل دولت و تکمیل‌کننده موفقیت‌آمیز فرایند انقلاب گردیدند. اهل اختصاص در فاصله سال‌های ۹۰۵-۸۹۹ هـ.ق / ۱۴۹۹-۱۴۹۴م، حفظ جان مقتدا و روحیه انقلابی ترکمانان را چنان هم‌تراز باورهای افراطی خود درباره شاه اسماعیل قراردادند (باربارو و همکاران، ۱۳۴۹: ۳۰۸) که پیوند او به برخی از آداب شمنیزم را می‌توان از تأثیرات چنین تعالیمی دانست. با استقرار دولت، شاه اسماعیل اول با مدعیان مختلف داخلی و تهاجم نیروهای خارجی مواجه بود، شرایط عمومی مملکت در جنبه‌های مختلف اوضاع مطلوبی نداشت، وضع ناپایدار و به‌هم‌ریخته‌ای که از دهه‌ها و سده‌های قبل وجود داشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱-۴۷) و اثرات آن همچنان در جامعه جاری بود، کار شاه اسماعیل را بیش از پیش دشوار می‌نمود. در چنین وضعیتی، وی با پشتیبانی اصلی‌ترین حامیان خود (جهانگشای خاقان، ۱۳۷۴: ۵۳) دور سختی از

جنگ و نبرد را در داخل شروع کرد. از این رو شاه اسماعیل اول با قدرت جنگی و نظامی که از حمایت عنصر قزلباش به دست آورده بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/ ۴۸۵-۴۹۰؛ عالم‌آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲ / ۱۲۴-۱۰۸) موفق گردید در سال‌های نخست پادشاهی‌اش این حرکت‌ها را یکی پس از دیگری خاموش کند. گرچه شاه اسماعیل اول شخصاً فردی جنگجو بود و به لحاظ نظامی از توانمندی بالایی برخوردار بود (سرور، ۱۳۷۴: ۱۲۴)؛ ولی پشتیبانی نیروهای قزلباش به لحاظ کمی و کیفی و سرسپردگی آنان به او (سیوری، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۲) از اصلی‌ترین عوامل در فرونشاندن این تحرکات بود. بدین ترتیب قزلباشان در حکم شالوده جامعه‌ی رو به تکوین، «شیخ‌زاده‌ای مقدس به پادشاهی نیرومند مبدل» کردند (کمپفر، ۱۳۶۰: ۲۴). بر مبنای این سخن خطا خواهد بود که تصور شود قزلباشان در دوران پس از تثبیت حکومت این تفکر را به رهبر خویش از دست دادند.

علاوه بر درگیری‌های داخلی، وضع دولت صفوی در ابتدای امر در مرزها نیز شرایط مطلوبی نداشت. دو دولت عثمانی و ازبکان به ترتیب در مجاورت غربی و شرقی صفویان ناامنی‌هایی ایجاد کرده و به دستبردهایی در درون خاک ایران مبادرت ورزیده بودند. در غرب و شرق، حکومت تازه تأسیس صفوی به مساعدت قزلباشان توانست تقریباً تمامی خطرات داخلی و تهاجمات خارجی را که احتمال داشت موجودیت دولت نوپای صفوی را به خطر اندازد با موفقیت نسبی و قابل قبولی مدیریت نماید. آنان به‌عنوان بدنه اصلی نیروی جنگی صفویه و با اطاعت مثال‌زدنی از شاهان صفوی در دوره اول (جهانگشای خاقان، ۱۳۷۴: ۵۳-۶۸) باعث شدند که حکومت صفویان به اجرای کامل برنامه‌های خود موفق شود. لذا به‌تدریج نفوذ و سیطره آنان در لایه‌های مختلف حکومت در حال شکل‌گیری و گسترش بود.

در این مرحله شاهد اسکان و اقامت بیش‌ازپیش گروه‌ها و قبایل قزلباش در نواحی مختلف کشور از سوی آنان هستیم (سومر، ۱۳۷۱: ۲۴۵). البته روند مهاجرت آنان قبل از تشکیل حکومت صفوی در چند مرحله انجام شده بود؛ یکبار از زمانی که قزلباشان در قالب گروه‌های پراکنده با طریقت اردبیل ارتباط پیدا کرده و به طرق مختلف با اردبیل و شیوخ صفوی در ارتباط بودند و سکونت‌گاه بیشتر آنان در نقاطی غیر از اردبیل و آذربایجان بود (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۳۲-۳۱) بار دوم در زمان تبدیل طریقت صفوی به نهضت؛ گروه‌ها و قبایل بیشتری جهت سکونت به کانون استقرار دولت صفوی اقدام کردند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۳۸). تا اینکه با تشکیل دولت و تهدیداتی که وجود داشت نیاز به حضور پیوسته و سازمانی نیروهای قزلباش نه پراکنده

و مقطعی بلکه به‌عنوان اصلی‌ترین گروه پشتیبانی‌کننده صفویان، ضروری بود. لذا در این مقطع گروه‌های متعدد قزلباش با ایل و تبار خود به مناطق داخلی ایران مهاجرت کرده و در نواحی گوناگون سکونت یافتند. نظیر روملویا که ساکن عثمانی - منطقه سیواس، آماسه و توقات - بودند. همچنین حسینقلی خان شاملو وقتی که مقام خلیفه‌الخلفایی را به دست آورد با ده هزار صوفی به ایران آمد و در قزوین ساکن شدند (سومر، ۱۳۷۱: ۳۴).

در تکمیل و تصحیح مطلب فوق ذکر دو نکته ضرورت دارد: اول آنکه این اقدام شاهان صفوی، مهم‌ترین عامل در پیشبرد سیاست‌های سلاطین صفوی تا اصلاحات زمان شاه‌عباس اول بود. درست است که ایالت‌ها بین قبایل قزلباش مثل استاجلویا، افشارها، شاملویا، تکلویا، قرمانلویا توزیع می‌شد اما این طوایف قزلباش ضمن اینکه به حکومت مرکزی وفادار بودند به لحاظ اقتصادی و سیاسی نوعی استقلال متکی بر نیرو و توان آن ایالت را در خود داشتند و همین ساختار بود که حتی با وجود شاهان ضعیفی چون شاه محمد خدابنده یا شاه کودکی مثل شاه تهماسب، در دهه اول سلطنتش صوفیان می‌توانستند در مقابل عثمانی به شیوه‌ها و تاکتیک‌های خاص با اقتدار تمام کیان دولت صفویه را حفظ نمایند. نکته دوم آن است که اگرچه شاه اسماعیل اول پس از جلوس به تخت سلطنت بلافاصله زینل خان شاملو را والی استرآباد، الیاس بیگ از قبیله ذوالقدر را والی ایالت فارس، احمد سلطان صوفی اوغلی از قبیله استاجلو را والی کرمان و دیو سلطان روملو را به مقام امیرالامرای گماشت (روملو، ۱۳۵۷: ۲ / ۲۵۰-۲۴۶).

ولی این امر ضرورتی انکارناپذیر بود، زیرا امرا و بزرگان قزلباش در تشکیل حکومت مهم‌ترین نقش را داشتند. آنان به‌عنوان عنصر اصلی تشکیل‌دهنده دولت صفوی، عامل مؤثری در رفع تهدیدات علیه دولت صفوی بودند، برای همین رهبران قبایل قزلباش کسب مناصب اصلی را حق خود می‌دانستند (ترکمان، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۶۳). برای مثال یکی از این قبایل قزلباش یعنی شاملویا بعد از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول از او انتظار داشتند علاوه بر مناصب مهم اداری، حکومت برخی از ایالات مهم را نیز به آنها واگذار کند (ثواقب و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۱).

علاوه بر این، در آن شرایط، نیروهای قزلباش مطمئن‌ترین افرادی بودند که شاه صفوی در اختیار داشته و می‌توانست در آن شرایط از آنها استفاده ببرد. باین‌حال چنان مستنداتی به معنی عدم حضور دیوان‌سالاران قوی در ساختار حکومت شاه اسماعیل اول نمی‌باشد. چه‌بسا می‌توان به حضور ایرانیان در پست‌های مهم حکومت شاه اسماعیل اول اشاره کرد؛ به‌عنوان مثال امیر نجم‌الدین مسعود گیلانی را شاه اسماعیل اول در سال ششم سلطنت خویش به‌جای یک امیر قزلباش،

مقام وکیل نفس نفیس همایون بخشید (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۱۸۹). این انتصاب معنادار نشان می‌دهد شاه اسماعیل اول از همان ابتدای سلطنت خویش از عملکرد امرای قزلباش اندیشناک شده است. قزلباشان تا جنگ چالدران قدرت فراوانی پیدا کرده و کمابیش به ملاحظات پراکنده‌ای در امور حکومتی دست می‌زدند؛ ولی بعد از شکست چالدران عملاً به مداخله دائم پرداختند. زیرا این جنگ باعث شد تا فضای سابق در روابط دو طرف ادامه پیدا نکند و نگرش قزلباشان نسبت به شاه صفوی کم‌رنگ شود و افسانه شکست‌ناپذیری شاه اسماعیل اول پایان یابد (حسینی، ۱۳۷۹: ۸۳). انگیزه‌های متمایز در میان قزلباشان، پی‌آمدهای «مرکب و التقاطی و متناقضی» (امورتنی و همکاران، ۱۳۸۰: ۳۱۱) بر پایه شکست چالدران و خلل در باور به الوهیت بودن شاه، روابط آتی قزلباشان و شاه اسماعیل اول را رقم زد (حسینی، ۱۳۷۹: ۸۴). این تغییر نگرش به همراه اقداماتی که شاه اسماعیل اول در جهت کم‌اعتنایی به قزلباشان -از جمله تغییرات حکومتی و انتصاب‌های جدید که گرایش به عنصر دیگری را نشان می‌داد- انجام داد، زمینه‌ای پدید آورد تا قزلباشان، با نفوذ زیادی که در تشکیلات صفوی داشتند به دخالت جویی عملی و پیوسته خود در امور بیافزایند. به عبارت دیگر، جنگ چالدران مقدمه‌ای جهت مداخله جویی مؤثر آنان در امور حکومتی بود، امری که بعد از مرگ شاه اسماعیل اول با شدت بیشتری دنبال گردید.

تغییر نگرش قزلباشان بعد از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران و اقداماتی که شاه اسماعیل در جهت کم‌اعتنایی از قزلباشان انجام داد، زمینه‌ساز دخالت آنها در تشکیلات حکومت صفوی شد. به عبارت دیگر جنگ چالدران مقدمه‌ای شد تا قزلباشان در امور حکومتی بیشتر مداخله کنند. به طوری که در زمان شاه تهماسب دور جدیدی از دخالت‌های آنها در امور حکومت شروع شد و آنها به رویه‌ی مداخله‌جویانه‌ی خود ادامه دادند و این دخالت‌ها فزونی یافت. می‌توان گفت پس از نقش‌آفرینی قزلباشان در انتخاب شاه اسماعیل اول نخستین اثرگذاری آنها در تعیین سرنوشت حکومت در دوره شاه تهماسب رقم خورد. روشن است که سن کم شاه و ناتوانی در تصمیم‌گیری، باعث شد فرصتی برای کسب قدرت و اعمال نفوذ امرای جاه طلب قزلباش فراهم شود و آنها کوشیدند تا مانع از شکل‌گیری گرایش‌های مشابه پدر در شاه جدید شود (عقیلی، ۱۳۹۵: ۱۴۷). وقتی که شاه تهماسب فرزند ده‌ساله‌ی شاه اسماعیل اول به تخت نشست، دور تازه‌ای از دخالت‌های قزلباشان شروع گردید، در واقع اقدامات مداخله‌آمیز قزلباشان به صورت آشکارتری در این مقطع از زمان تأسیس دولت صفوی به بعد صورت گرفت.

قزلباشان در دوره شاه تهماسب نیز همان رویه مداخله‌جویانه را ادامه دادند. آنها با شدت تمام کوشیدند تا مانع از شکل‌گیری گرایش‌های مشابه پدر در شاه جدید شوند. با تمرد مکرر امرای قزلباش و جنگ‌های داخلی ناشی از آن، استقلال‌طلبی قبایل قزلباش و فرار برخی از آنان به عثمانی، به همراه تلاش برای عزل شاه تهماسب به نفع برادرش سام میرزا (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۲۶۵-۲۷۳) شاه را به تلاش در تقلیل نیروی قزلباش هدایت نمود.

البته شیوه عملی که از طرف قزلباشان در پیش گرفته شد، از یک طرف به خاطر نفوذی که در تشکیلات داشتند و از طرف دیگر تهدیدی بود که آنان از سیر تحولات یک دهه‌ی گذشته احساس می‌کردند. لذا به مدد رخنه‌ی ریشه‌دار و گسترده‌ای که بر امور داشتند فرصت انتقال پادشاهی از شاه اسماعیل اول به شاه تهماسب را غنیمت شمرده و به دخالت مستقیم در امور حکومتی پرداختند (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۳۴۶-۳۴۰). به نوعی که شاه ده‌ساله صفوی به‌طور کامل در حاشیه و انزوا قرار گرفت و بیشتر تحت تأثیر الله‌های قزلباش خود بود (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۳/ ۶۵۴). نیروها و قبایل مختلف قزلباش در ابتدا زمام امور را به دست گرفته و اجازه عرض‌اندام به شاه و جولان‌دهی عنصر دیگری را ندادند و بعد از آن که سلطه کاملی بر دربار پیدا کردند، منازعات خونینی بین خودشان در گرفت و این قبایل در نقاط مختلف در جهت کسب کامل قدرت به جان هم دیگر افتادند (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۲۵۴-۲۴۵). شدت اختلافات قزلباشان به اندازه‌ای بود که آنان به منازعه قدرت در مقابل چشم شاه پرداختند. اوضاع به این کشاکش‌ها ختم نشد، در همین زمان توطئه‌ای علیه شاه ترتیب داده شد تا وی را مسموم و از بین ببرند. همه این موارد مداخله فراوان قزلباشان را در امور نشان می‌داد.

صفویان نزدیک به ده سال گرفتار این منازعات داخلی بودند که توسط قزلباشان و در راستای قدرت‌طلبی و دخالت جویی آنان صورت گرفته بود و صدمات فراوانی به حکومت زد. سرانجام شاه تهماسب موفق گردید تا حدودی زمام کار را در دست بگیرد (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۲۷۴-۲۷۳). با سپری شدن این مقطع، مرحله دیگری از ماجراجویی قزلباشان در دوره شاه تهماسب آغاز شد و آن شروع شورش‌هایی بود که توسط برخی از امرای قزلباش در این دوره انجام گرفت؛ از جمله شورش ذوالفقار خان ترکمان که حکومت کلهر را در اختیار داشت، وی به قصد تصرف و تصاحب بغداد به آن شهر حمله برد. شورش دیگر توسط المه -الامه- از قبیله تکلو صورت گرفت (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۲۲۳-۲۱۱). این موضوع نیز شکل دیگری از اقدامات مداخله‌آمیز قزلباشان بود که برخی از آنان جهت تغییرات موردنظر خود اقدام می‌کردند. شاه تهماسب با توجه

به عملکردی که امرای قزلباش مرتکب شده بودند چندان تمایلی به محوریت قرار دادن آنان در امور نداشت ولی ریشه‌دار بودن نفوذ آنان در تشکیلات صفوی و کارکرد نظامی‌گری قزلباشان و نیازی که حکومت به آنان داشت - در شرایط تهاجمات خارجی و شورش‌های داخلی - باعث شده بود تا شاه صفوی نتواند برخورد جدی با امرای قزلباش داشته باشد.

از این رو در این دوره علی‌رغم این که قزلباشان عملکرد قابل قبولی در ارتباط با حاکمیت صفوی نداشتند ولی ضروریات و اقتضائاتی که وجود داشت باعث شده بود تا شاه صفوی اختیار و قدرت عمل مؤثری جهت انجام تغییرات موردنظر نداشته باشد لذا در دوره شاه‌تیماسب همان رویه ادامه پیدا کرد. در ادامه سیر عملکرد مداخله آمیز و قدرت طلبی قزلباشان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی، دور جدیدی از تحرکات آنان بعد از مرگ شاه‌تیماسب صورت گرفت (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۰۱-۱۰۰) دوره‌ای که از این زمان شروع شد و با قدرت نمایی و ماجراجویی قزلباشان استمرار یافت و در ماجرای به تخت نشاندن شاه‌عباس اول اوج گرفت.

بعد از مرگ شاه‌تیماسب صف‌بندی قزلباشان شروع شد. برخی از طوایف و قبایل و عده‌ای از سرداران نظامی به سرکردگی امرای استاجلو و از طرف دیگر قبایل دیگر نظیر روملو، تکلو، افشار به جان هم دیگر افتادند و هر یک در تلاش بودند تا شخص موردنظر خود را به پادشاهی انتخاب نموده و مناصب اصلی را در اختیار بگیرند. در این میان بارها حریم خاندان صفوی مورد تجاوز و بی‌حرمتی قرار گرفت. سرانجام اسماعیل میرزا با حمایت و برنامه‌ریزی حسینقلی خلفا و پریخان خانم به تخت سلطنت نشست. ولی رویه شاه اسماعیل دوم چندان باب میل امرای قزلباش و کسانی که وی را به تخت نشاندند، نبود. از این رو توطئه‌ای برای کشتن شاه ترتیب دادند و نقل است که امرای قزلباش با خوراندن معجون فلونبای آمیخته به سم به شاه اسماعیل دوم، وی را به قتل رساندند. با مرگ شاه مجدداً منازعه بر سر انتخاب و انتصاب شاه جدید بالا گرفت و سرانجام همان‌طور که انتظار می‌رفت محمد میرزا پادشاه جدید با نظر و میل قزلباشان، انتخاب شد (شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۱۰۴-۱۰۲).

دخالت بیش از حد سران قزلباش در امور و دشمنی آنها با ملکه باعث شد شاه تصمیم بگیرد یا ملکه را تبعید کند یا خود تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت کند و انتخاب جانشین را بر عهده‌ی سران قزلباش بگذارد، اما امتناع ملکه از تغییر مشی خود باعث شد (اباذرپور، ۱۳۹۶: ۵۷) اندک زمانی بعد از آن قزلباشان همسر شاه محمد خدابنده را که با خیره‌سری و خودرایی سران قزلباش مخالف بود به خیانت و بدکاری متهم ساختند و با کمال بی‌شرمی او را از آغوش همسرش



بیرون کشیدند و خفه کردند و بعد از آن ولیعهد وی حمزه میرزا را هم بدست دلاکی به نام خداوردی به قتل رساندند (سعیدیان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

گرچه در حکمرانی شاه عباس اول بر قزوین برتری قبیله استاجلو، توجه دیگر قبایل قزلباش را به خود جلب کرد اما رفتار آشتی ناپذیر شاه با امرایی چون مرشد قلی خان استاجلو (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۳۴۲) و طرد حق انحصاری ریاست ایلات (شاردن، ۱۳۸۰: ۵/ ۳۵۹) که با تشکیل ارتشی ثابت از غلامان شاهی (تاورنیه، ۱۳۸۳: ۵۸۲) فراهم آمد، چشم انداز سیاسی-مذهبی سیطره قزلباشان را دگرگون ساخت (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۰۲). هر چند با وجود تضعیف قزلباشان در زمان حکومت شاه عباس اول و تشکیل سپاه جدید از غلامان گرجی، او احترام ایلات عمده قزلباش را به ظاهر حفظ می کرد و حتی گاهی از آنها برای اداره برخی امور مشورت می گرفت (یلفانی، ۱۳۸۶: ۸).

اما با گذر زمان عملکرد قزلباشان در ارتباط با خاندان صفوی به نهایت تعدی و گستاخی رسیده بود تا جایی که به حریم خاندان صفوی مکرراً تجاوز می کردند؛ چندین تن از شاهزادگان صفوی را جهت تحکیم موقعیت خود و پیشبرد اهدافشان به قتل رساندند و گذشته از این به عزل و نصب شاهان موردنظر خود پرداختند. آنان پا را از این مرحله فراتر گذاشته و به توطئه علیه شاه می پرداختند و برخی از پادشاهان صفوی نظیر شاه اسماعیل دوم را از میان برداشتند (افوشته‌ای نظری، ۱۳۵۰: ۱۱۴) اوضاع حکومت و دولت عملاً عرصه منازعه و رقابت‌جویی امرای قزلباش شده بود. درواقع اوضاع به گونه‌ای رقم خورده بود که تمایلات و گرایش‌های امرای قزلباش سهم اصلی را در سمت و سو بخشیدن به سیر تحولات و جریان امور کشور داشت.

### زنان متنفذ و نقش آن‌ها در مسئله جانشینی

ترکمانان جزو اولین گروه از قبایل محسوب می شدند که صفویان با آن‌ها رشته‌های خویشاوندی برقرار کردند و بنیان حکومت صفوی بر پایه همین پیوندهای خانوادگی و تأثیراتی که به جا گذاشت، شکل گرفت. پیوندهای خویشاوندی صفویان و ترکمانان برای شاه اسماعیل اول پایگاهی ایجاد کرد؛ این پیوندهای خویشاوندی صفویان و ترکمانان در زمان شاهان صفوی نیز تداوم یافت. شاه اسماعیل خود با دختری از قبیله‌ی موصللو به نام تاجلوبیگم ازدواج کرد (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۹۰). شاه تهماسب که حاصل این ازدواج بود با سلطانم خانم دختر موسی

سلطان موصولی ترکمان ازدواج کرد، که حاصل آن محمد میرزا و اسماعیل میرزا بودند که هر دو نیز یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیدند. در واقع یکی از عمده‌ترین دلایل حمایت ترکمانان از جانشینی اسماعیل میرزا و محمد میرزا در مقابل رقیبانشان، نسب ترکمنی آن‌ها از جانب مادرشان بود. به همین دلیل نیز ترکمانان در عصر سلطنت این دو پادشاه از نفوذ زیادی در دربار برخوردار شدند.

بعد از ترکمانان، استاجلوها نیز پیوندهای خویشاوندی متعددی با خاندان صفوی برقرار نمودند و در زمان شاه‌تیماسب، این پیوندها افزایش یافت که خود زمینه‌ساز افزایش اقتدار و نفوذ آن‌ها در دربار شاه‌تیماسب گردید، به طوری که دوسوم از امرای صاحب‌منصب در این زمان از قبیله‌ی استاجلو بودند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۰۲). اما با روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم استاجلوها به دلیل هواداری از حیدر میرزا مغضوب شدند، هر چند با ازدواج شاه اسماعیل دوم با دختر پیره محمدخان استاجلو، موقعیت ازدست‌رفته‌ی این قبیله به آن‌ها بازگردانده شد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۳۵). در زمان شاه محمد خدابنده بین ترکمانان و تکلوها از طرفی و استاجلوها و شاملوها از طرف دیگر درگیری و نزاع صورت گرفت؛ شاه محمد خدابنده برای برطرف کردن این منازعات شهربانو بیگم یکی دیگر از خواهرانش را به عقد سلمان خان استاجلو درآورد و با این ازدواج مصلحتی به قول اسکندرییگ «ابواب نزاع و جدال امرا و اویق‌مات مسدود گشت» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۴۰۱). استاجلوها در زمان شاه‌عباس اول هم چون بسیاری از قبایل قزلباش موقعیت خود را در حکومت صفوی از دست دادند تا جایی که شاه‌عباس اول درخواست مرشد قلی خان برای برقراری پیوند خانوادگی با دودمان صفوی را نپذیرفت و این درخواست را نوعی توهین به خاندان سلطنت تلقی کرد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۲۴).

شاملوها یکی دیگر از قبایل بزرگ قزلباش بودند که به دلیل مناسبات دوستانه‌ای که با استاجلوها داشتند، کم‌وبیش موقعیتی شبیه به استاجلوها در حکومت صفوی داشتند و با ایجاد پیوندهای خانوادگی سعی در تحکیم و تثبیت موقعیت خود در حکومت صفوی داشتند. اسکندرییگ، ایل شاملو را «سردفتر اویق‌مات قزلباش» نامیده، که نشان‌دهنده‌ی موقعیت رفیع آن‌ها در حکومت صفوی می‌باشد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۸۰۷).

یکی از موضوعات مهم در تاریخ اجتماعی فرهنگی جوامع، نقش زنان درباری در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. این زنان که در حرمسرا زندگی می‌کردند و عملاً تا پایان عمر را در حرم سپری می‌کردند، اغلب اسیر دسیسه‌هایی می‌شدند که علیه یکدیگر ترتیب می‌دادند (دنیاری، ۱۳۹۴: ۳۲). با این حال زنان در دوره صفویه با در نظر گرفتن محدوده آزادی و چارچوب‌های موجود پذیرفته شده در اجتماع، امکانات، فرصت‌ها و محدودیت‌ها، توانستند با استفاده از استعداد و توانایی خویش یا بهره‌گیری از موقعیت‌های ایجاد شده ناشی از ضعف پادشاهان در سیاست، اهرم مؤثری برای برخی تحولات و اغتشاشات درباری باشند. در این دوران افزون بر زنان قزلباش، زنان قفقازی نیز عنصر جدیدی بودند که بر اثر عوامل مختلف وارد دربار و حرمسرای پادشاهان صفوی شدند و توانستند در مراحل با ایفای نقش همسری، مادر شاهزاده یا سفیر صلح، سیاست‌های حکومتی را در جهت و هم‌سو با منافع خویش تغییر دهند یا در صورت موافق نبودن آشوب بر پا کنند.

افزون بر علائق بازرگانی صفویان در گرجستان، نیاز صفویان به قابلیت و قدرت جنگاوری مردمان گرجی و چرکسی (شاردن، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۳۱-۳۳۰) برای اصلاح ساختار ارتش و ایجاد ساخت جدید قدرت در جهت کاهش اقتدار قزلباشان (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۴۵) گرایش‌های استقلال‌طلبی، منازعات والیان و زمامداران قفقاز با یکدیگر (حسینی قمی ۱۳۵۹: ۱ / ۳۹۲) از دیگر عوامل مهم برای تداوم مناسبات صفویان و قفقاز بود که از رهگذر آن تعدادی از مردان و زنان قفقاز به دربار، تشکیلات سیاسی، نظامی و اقتصادی صفویان وارد شدند. در این میان زنان گرجی بیشترین نقش را داشته‌اند.

### نقش زنان قفقازی در دربار شاه‌تهماسب اول و مسئله جانشینی

شاه‌تهماسب برای گسترش و تثبیت مرزهای حکومتی، سرکوب آشوب‌های والیان ایالات قفقاز و بهره‌برداری از منابع فراوان آنجا، حملات متناوب چهارگانه‌اش را به آن سمت متوجه کرد (روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۳). این مسئله آغازی برای گسترش مناسبات سیاسی و اجتماعی صفویان با قفقاز و انتصاب مردان و زنان به مقام‌های حکومتی و درباری بود. در واقع پس از شدت یافتن منازعات قزلباشان که مورخان صفوی با عنوان تعصبات «اویماقیت» از آن یاد می‌کنند

(عالم‌آرای شاه‌تھماسب، ۱۳۷۰: ۱۶). عامل وحدت و انسجام ایلات قزلباش ناشی از پیوند صوفیان رو به سستی نهاد و گرایش به نفع طلبی گروهی در میان نخبگان بر گرایش به حفظ منابع عمومی غالب شد و مصالح کلی دولت را تحت تأثیر قرارداد. شاه‌تھماسب برای غلبه بر تعارضات نخبگان و بازگرداندن آرامش و امنیت، ناگزیر با تکیه بر جایگاه شاهی خود آن را تقویت کرد. با این هدف وی به‌کارگیری عنصر قفقازی در تشکیلات سیاسی-نظامی را در پیش گرفت (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/۱۱۶) که این مسئله با وصلت با زنان قفقازی نیز همراه بود. این‌گونه با واردکردن عنصر جدید به دربار، آنان را از نظر منافع سیاسی و اجتماعی با زنان قزلباش شریک کرد و دو طیف کاملاً متضاد و متقابل با یکدیگر از نظر منفعت و اندیشه سیاسی در حرمسرا ایجاد شد.

آنچه این سیاست‌گزینش و تغییر شاه‌تھماسب را در رابطه با عملکرد زنان قفقازی در روند حکومت مهم جلوه داده است؛ عدم ایجاد هماهنگی بین زنان و دو جبهه کاملاً متضاد در دربار بود. زیرا در سایه‌ی این اقدام شاه، دو سطح رقابت زنانه بین زنان قزلباش و قفقازی در دربار پدید آمد، که نتایج آن در مسائل حکومتی به‌ویژه جانشینی نمایان شد؛ زیرا زنان قفقازی همچون سلطان‌زاده خانم، مادر حیدر میرزا و دیگر زنان هم‌نژادش از همان ابتدای ورودشان با استفاده از تعارضات سیاسی قزلباشان با یکدیگر و نفاق درونی، با آگاهی از عدم تعیین دقیق جانشین و مبهم‌گذاشتن آن توسط شاه، در پی فرصتی بودند تا با انگیزه، سهمی شدن در قدرت سیاسی با توطئه و دسیسه یا مصلحت‌اندیشی، جریان امور سیاسی را در راستای تحقق هدف‌ها، منافع شخصی و قلمرو خویش سوق دهند. این در حالی است که زنان قزلباش به رهبری مهدعلیا و پریخان خانم، با وجود تعارضات و تفرقه بین گروه‌های مختلف قزلباش، خود را گروه برتر دربار و محور قدرت در حرمسرا می‌دانستند و با احساس مسئولیت در برابر حکومت و تحکیم و حفظ نظام سیاسی موجود و با تکیه بر قدرت مردان و فرزندان‌شان تلاش می‌کردند (جمال‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۵) و در این زمینه سعی داشتند تا با متحد کردن قبایل و بزرگان قزلباش از امتیازهای حقوقی و سیاسی خود نسبت به این گروه تازه‌وارد محافظت کنند و با پست و بی‌صلاحیت شمردن قفقازیان به سهم خود بر این امکانات و امتیازات بیفزایند و اجازه ندهد که آنان به امتیازهای بالاتری دست یابند (آبوت و والاس، ۱۳۸۰: ۴۰).

اما همان‌طور که بیان شد تضعیف پیوندهای صوفیانه و تعارض‌های قزلباشان با یکدیگر فرصت مناسبی برای فردی همچون سلطان‌زاده خانم گرجی بود تا با مغتنم شمردن فرصت با

تشکیل کانونی متشکل از نیروهای متحد قفقازیان و حتی قزلباشان مخالف، مقدمات نشستن فرزندش را بر تخت پادشاهی فراهم سازد. اگرچه در این کانون مبارزاتی برادران سلطانزاده خانم -علیقلی بیگ، زال بیگ و علیخان بیگ- فنودال‌های قفقازی و سایر زنان گرجی حامی حیدر میرزا مانند جانی پرور خانم مادر امامقلی میرزا و زهره باجی مادر مصطفی میرزا مشارکت داشتند (حسینی قمی، ۱۳۹۵: ۱/ ۶۰۵). صاحب روضه الصفا بیان می‌کند «مادر حیدر میرزا، سلطان خانم خواهر علیخان حاکم گرجستان بود لذا تمام گرجیان به هنگام خلاف میان اسماعیل میرزا و حیدر میرزا با سلطان حیدر موافقت داشتند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۸/ ۱۳۹) هرچند حیدر میرزا در سال ۹۸۴ هـ ق خود را پادشاه نامید و شمشیر شاهی به کمر بست و وصیت‌نامه‌ای به مهر شاه فقید ارائه کرد (حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۱) ولی با مقاومت جناح مخالف به رهبری پریخان خانم و متحدان قزلباش روبرو شدند که سرانجام پیروزی با جناح دوم بود و مرگ حیدر میرزا، زال بیگ و فرخ بیگ را به دنبال داشت (تتوی، ۱۳۷۸: ۷۵۷؛ منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۳۰).

بدین‌سان از همان نخستین دوران حکومت صفویان اقدام و عملکرد زنان قفقازی در دربار برای قزلباشان به‌عنوان رکن قدیمی و قدرتمند تشکیلات صفویان زنگ خطری شد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۵۹) در این جریان هرچند زنان قزلباش برای مدت دیگر البته نه‌چندان طولانی سردمدار حرمسرا بودند و با وجود نظارت آنان بر مسائل سیاسی و نفوذ بر پادشاه، نتوانستند مانع از نفوذ زنان قفقازی و تأثیرات ناشی از عملکرد آنان در حرمسرا شوند. این روند در زمان محمد خدابنده و سایر پادشاهان صفوی نیز ادامه یافت (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۳۳-۶۳۷). پریخان خانم دختر شاه‌تھماسب اول که از نفوذ کلام بالایی در میان سیاستمداران برخوردار بود سرانجام توانست شاه اسماعیل دوم را کنار زده و محمد خدابنده را به تخت بنشانند (یوسف جمالی، ۱۳۸۵: ۵۳۰)، وی تا رسیدن محمد خدابنده به قزوین توسط شورایی از ریش‌سفیدان طایفه‌ها به کنکاش امور مشغول بودند و از طریق دایی وی شمشال سلطان چرکس از نتایج گفتگوها باخبر می‌شد و به تمشیت امور کشور می‌پرداخت و هر تصمیمی که او اتخاذ می‌کرد و ابلاغ می‌نمود اجرا می‌گردید. این شیوه از نظر بدخواهان متناقض با شئون پادشاهی بود، لذا پیش از رسیدن محمد خدابنده به قزوین چرب‌زبانان ذهن شاه را نسبت به شاهزاده خانم مشوب کرده و از طرفی همسر شاه جدید نیز که حسادت زیادی به شاهزاده خانم می‌ورزید و می‌دانست تا وی زنده باشد همسر نابینایش جز پادشاه اسمی دیگر کاره‌ای در مملکت نیست،

پس با برنامه‌ریزی که انجام دادند پریخان خانم و داییش شمخال‌خان و هواداران‌شان کشته شدند (حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۴-۲۲۳).

پریخان خانم در منزل‌الله‌اش خلیل‌خان افشار کشته شد (یوسف‌جمالی، ۱۳۸۵: ۶۲۰)، مهدعلیا نیز که در زمان حکومت محمد خدابنده بیشترین نفوذ را داشت و در حقیقت وی بود که امور مملکت را اداره می‌کرد و مهر شاه صفوی را بر فرمان‌ها می‌زد و به اجرا می‌گذاشت، به مدت هجده ماه فرمانروای بلامعارض مملکت بود و در جهت دشمنی با قزلباشان از انجام هر اقدامی جهت تقویت تاجیک‌ها فروگذار نبود (قلی‌زاده، ۱۳۸۳: ۸۵) سرانجام بدرفتاری او باعث شد تا سران قزلباش علنا علیه او قیام کنند و به بهانه اینکه مشاغل و مناصب را به اقوام و خویشاوندان مازندرانی خود داده و به سران قزلباش که در تشکیل سلسله صفوی خدمات بزرگی کرده‌اند اعتنایی ندارد موجبات عزل و سرانجام قتل وی را رقم زدند (حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۷-۲۲۶). پیامدهای مخرب قتل مهدعلیا، در درازمدت آرامش حرمسرا، نقش زنان قزلباش و آتیه سیاسی صفویان به‌ویژه در مسائل جانشینی را تحت تأثیر قرارداد و حتی به خطر انداخت. همچنین زنان قفقازی را از درستی عملکردشان، یعنی تقویت جناح‌بندی‌ها، اتحاد با سایر گرجیان حاضر در دربار و نفوذ در لایه‌های زیرین ساختار حکومت به‌ویژه امرای قزلباش مخالف، بهره‌برداری از سودجویی‌های فردی و گاه گروه‌های درون درباری و هماهنگ نمودن بسامان نقش‌ها در راستای تحقق اهدافشان مطمئن ساخت. چنین رویدادهایی در دوران شاه اسماعیل دوم و محمد خدابنده که برای گردش امور حکومتی اراده و اقتدار خاصی نداشتند، باعث شد تا دشمنانی مانند عثمانی با آگاهی از بحران‌های درونی صفویان به سرحدات مرزی و نواحی تابعه ایران همچون گرجستان تجاوز کنند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۳۲).

#### نقش تاجلی‌خانم در زمان سلطنت شاه‌تهماسب اول

شاه اسماعیل اول که بعد از شکست چالدران منزوی گشته بود «بیشتر اوقات شب را به شرب مدام و موانست ساقیان سیم‌اندام صرف می‌نمود و از مجالست نزدیکان دوربین و مصاحبت ناصحان اخلاص آیین دوری جسته» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۸/ ۱۲۰) این شرایط باعث شد که دست تاجلی‌خانم همسر شاه اسماعیل اول در اداره‌ی امور دربار و حرمسرا باز شود (پارسادوست، ۱۳۵۷: ۴۷۸). او توانست به تدریج شرایط را برای جانشینی پسرش تهماسب

میرزا مهیا کند. بعد از مرگ شاه اسماعیل اول «به استصواب تاجلو خانم تهماسب میرزای ده ساله را از حرم بیرون آورده و بر تخت سلطنت نشاندند» (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۱۵۵). در اوایل سلطنت شاه تهماسب نیز تاجلی خانم نفوذ زیادی در دربار داشت و حتی در مناسبات خارجی مداخله می کرد. به طوری که در سال ۹۴۱ هـ ق سید عبدالله لاله را برای مذاکره در باب صلح نزد ابراهیم پاشا والی بغداد فرستاد (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۴۲).

### شاهزاده سلطانم و پریخان خانم، زنان متنفذ عصر شاه تهماسب اول

شاه تهماسب بعد از پشت سر گذاشتن بحران های داخلی و خارجی، فرصت زیادی در اختیار داشت تا باقی عمر خود را به عیاشی بگذراند. اگرچه شاید این سخن، اغراق آمیز به نظر آید، اما به هر حال حاکی از اقامت طولانی شاه تهماسب در حرم است و مسلماً این امر موجب نفوذ اهل حرم در شخص شاه می شد، یکی از این زنان، خواهر شاه، شاهزاده سلطانم بود که تا پایان عمر مجرد زیست و این خود می تواند نشانگر قدرت طلبی این زن باشد که نمی خواسته، سایه مردی را بالای سر خود ببیند، او نفوذی تام در دربار داشت و به گفته ی قمی، شاه تهماسب «جمع امور ملکی و مالی را به رأی صواب دید ایشان منوط فرمودی و بی مشورت و صلاح آگاهی او عمل نمی فرمود» (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۴۳۰). در واقع نیز چنین بود، مثلاً هنگامی که همایون شاه گورکانی برای اخذ کمک، روانه ی دربار شاه تهماسب شد، شاه متعصب صوفی در وهله ی اول با درخواست او مخالفت کرد چون همایون سنی مذهب بود اما با اعمال نظر شاهزاده سلطانم به این امر رضایت داد. آوازه ی اقتدار این زن حتی به خارج از کشور نیز رسیده بود و سلاطین کشورهای هم جوار برای اطمینان از اجابت خواسته شان در دربار صفوی دست به دامن این شاهزاده خانم می شدند، نامه ای که شاه طاهر اسماعیلی برای اجابت خواسته اش به شاهزاده سلطانم نوشت و نامه ای که سلطان عثمانی برای درخواست صلح در سال ۹۶۰ هـ ق و از طریق زن سوگلی و دخترش برای این شاهزاده فرستاد، نمونه هایی برای این مدعا به شمار می آیند (نویدی شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

پریخان خانم نیز که همانند شاهزاده سلطانم تا پایان عمر مجرد زیست و تا دوره ی آغازین سلطنت شاه محمد خدابنده نقش کلیدی در وقایع سیاسی این دوران ایفا کرد. اما در مورد نفوذ او در سلطنت پدرش شاه تهماسب، به گفته افوشته ای نطنزی بسنده می کنیم که در این مورد گفته است: «در سوانح امور جزئی و کلی و ملکی و مالی به صلاح و صوابدید او عمل می نمود و

تمامی مهمات سرکار پادشاهی از لوازم شروط سیاست و جهان‌داری و قواعد رسوم سلطنت و بخت‌یاری به استخاره و استشاره آن ملکه عاقله عادلانه قرار می‌دهد و بی‌وقوف و شعور او هیچ اراده از قوت به فعل نمی‌آورد» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۷۰). منابع دوره صفویه، دو ویژگی مهمی را که موجب اعتبار و نفوذ این شاهزاده خانم‌ها، نزد شاه‌تیماسب شده، «وفور عقل و دانش» آن‌ها و زهد و تقوی آن‌ها می‌دانند، (ترکمان، ۱۳۷۷: ۲۲ / ۱) چراکه شاه‌تیماسب پادشاهی مقید به امور مذهبی محسوب می‌شد و به افراد مذهبی و پرهیزگار احترام می‌گذاشت.

### نقش پریخان خانم و مهد علیا در مسئله جانشینی

نقش پریخان خانم در قتل حیدر میرزا و جلوس شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت بعد از مرگ شاه‌تیماسب بسیار حائز اهمیت است. شاه‌تیماسب درگذشت، بدون آن‌که از بین اسماعیل میرزا و حیدر میرزا، یکی را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کند. به‌احتمال زیاد، انتخاب جانشین برای او مشکل بوده و نمی‌توانسته یکی از این شاهزادگان را بر دیگری ترجیح دهد و به قول هیئتس حتی در رفتارش نیز نشانی از طرفداری از هیچ‌کدام از این دو شاهزاده به چشم نمی‌خورد است (هیئتس، ۱۳۶۲: ۵۳).

از واپسین لحظات عمر شاه‌تیماسب، نیروهای حرم، دربار و ایلات به دودسته تقسیم شدند. گرجی‌ها، ایل شیخاوند و طالش و مهم‌تر از همه استاجلواها، طرفدار سلطنت حیدر میرزا شدند و در مقابل ایلات روملو، شاملو، افشار، ترکمان، قاجار، ذوالقدر، چرکس‌ها و کردها هوادار سلطنت اسماعیل میرزا بودند. اگرچه تعداد هواداران اسماعیل میرزا بیشتر به نظر می‌رسید، اما در واقع آنچه کفهی قدرت را به نفع «اسماعیل میرزائیان» سنگین‌تر کرده بود، هواداری شاهزاده پریخان خانم، دختر متنفذ و مقتدر شاه‌تیماسب از اسماعیل میرزا بود. اما به‌راستی چه عاملی سبب شده بود که پریخان خانم که از مادری چرکس بود، اسماعیل میرزا را که از مادری ترکمن بود بر حیدر میرزا که از مادری گرجی بود ترجیح دهد؟ یکی از عواملی که موجب شد پریخان خانم، اسماعیل میرزا را بر حیدر میرزا ترجیح دهد، وجود مادر مقتدر حیدر میرزا بود که در پسرش نفوذ زیادی کسب کرده بود و در صورتی که حیدر میرزا به سلطنت می‌رسید، دیگر جایی برای قدرت‌نمایی این شاهزاده خانم نمی‌گذاشت. حال آنکه در مورد اسماعیل میرزا مسئله این‌چنین نبود. بدین سبب بود که پریخان خانم، تمام توان خود را مصروف حمایت از اسماعیل میرزا کرد و از همان واپسین روزهای سلطنت شاه‌تیماسب کوشید به همراه مادر و دایی‌اش،



شمخال خان چرکس، ذهن شاه را نسبت به حیدر میرزا مشوش کند که اتفاقاً موفق هم شد؛ چرا که شاه تهماسب بر اثر این تحریکات، تا مدتی دست حیدر میرزا را از امور دربار کوتاه کرد و اختیارات او را به سلیمان میرزا برادر تنی پریخان خانم تفویض کرد (فلسفی، ۱۳۶۹/۱: ۳۴).

بعد از درگذشت شاه تهماسب نیز که حیدر میرزا خود را جانشین پدر اعلام کرد و بر قصر مستولی شد؛ پریخان خانم با توسل به گریه، با توجه به طبع لطیف و زنانه حیدر میرزا، شاهزاده را فریفت و از حرم خارج شد و با در اختیار گذاشتن کلید درگاه باغچه حرم به مخالفان حیدر میرزا مقدمات قتل او را فراهم آورد. البته در ناکامی حیدر میرزا نباید از اشتباه مادر حیدر میرزا چشم پوشید، چراکه حیدر میرزا به توصیه مادرش، مبنی بر این که در قصر بماند و با بذل جواهرات خزانه، مخالفان خود را رام نماید؛ عمل کرد و بدین ترتیب خود را در محاصره مخالفانش در دربار قرارداد. ضمن آن که در همان حال خود را از حمایت طرفدارانش در بیرون از قصر محروم ساخت (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۹۶).

در فاصله مرگ حیدر میرزا تا رسیدن موکب اسماعیل میرزا به قزوین، پریخان خانم در نقش یک نایب السلطنه ظاهر شد و «مدار حکم و فرمان» با او بود «و احدی را حد و یاری آن نبود که از حکم و فرمان خانم تجاوز تواند کرد» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۰۴؛ حجازی، ۱۳۸۱: ۲۲۲-۲۲۱). در این فاصله امرا و صاحب منصبان، مسائل و مشکلات کشور را با حسینقلی خلفا روملو در میان می گذاشتند و او نیز آن‌ها را به پریخان خانم منتقل می کرد (هیئتس، ۱۳۶۲: ۷۹). یکی از مشکلاتی که در این زمان اتفاق افتاد و با درایت و کاردانی پریخان خانم فیصله یافت، خاتمه دادن به اغتشاشات در پایتخت بود. پریخان خانم با توجه به نقشی که در قتل حیدر میرزا و هموار کردن راه سلطنت شاه اسماعیل دوم ایفا کرده بود، توقع داشت که هم چون دوران سلطنت پدرش و حتی فراتر از آن، نقشی قابل توجه در حکومت برادرش داشته باشد. اما در همان برخورد اولیه با برادر تاجدارش، پی به باطل بودن خیال خویش برد «و در آنجا نواب پریخان خانم و مخدرات استار سلطنت به شرف ملاقات فایز گشته، زیاده مهربانی که متوقع نواب خانم بود به ظهور نیامد» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۱۳). شاه اسماعیل دوم از همان روز نخست سلطنت خویش، در صدد قطع ارتباط خواهرش با امرای قزلباش برآمد و با کنایه نارضایتی خود را از مراودات امرا با پریخان خانم ابراز داشت: «مگر یاران نفهمیده‌اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست و آشنایی مردم به مخدرات استار دودمان علیه قبیح است، امرا از حقیقت کار آگاه گشته ترک تردد نمودند» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۱۵-۳۱۴).

شاه اسماعیل دوم هم‌چنین اموال و دارایی‌های متنابه خواهرش را نیز توقیف کرد (هیئتس، ۱۳۶۲: ۸۳) چون از رقابت پریخان خانم و عمه‌اش شاهزاده سلطامن در حرم مطلع بود، به‌رغم حضور پریخان خانم، دست عمه‌اش را در امور حرمسرا گشاده‌تر ساخت (طاهری، ۱۳۸۳: ۲۴۴). پریخان خانم در نامه گلایه آمیز به شاه اسماعیل دوم ضمن یادآوری اقتدار و نفوذ خویش در عصر شاه‌تهماسب که از آن به‌عنوان «سلطنت» یاد می‌کند، تمایل خود را برای دخالت در امور، کما فی السابق ابراز می‌دارد: «زهی سعادت و کمال که بعد از سی سال سلطنت که همیشه اقرانم را بر اوضاع من حسد بود و ضیعت بی‌گناهیم به اطراف واکناف بلاد عرب و عجم رفته، شهیدم کنند، تا بنای دنیاست، هیچ‌کس از مخدرات را پرده عصمت پادشاهان سابق را این حال نبوده که ایلچی به‌جانب پادشاهان فرستند» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۴۶). پریخان خانم سپس در جواب این سؤال شاه اسماعیل دوم که گفته بود «عورات را بدخل مهمات چکار؟» پاسخی می‌دهد که از طرفی خود را از اتهامات سیاسی وارده بر خود مبری سازد و از طرفی زیرکانه دین خود را بر گردن شاه یادآوری کند: «این خیالات فاسد است، عورات را هرگز دغدغه سلطنت نشده و اگر شدی، در آن حین که زمام اختیار در دست بود، یکی از اولاد پادشاه که هنوز بوی لبن از لبان او آمدی برمی‌داشت و به فراغ بال سلطنت را میان می‌بست، یا اگر به طریق پادشاهزادگان اراده شوهر می‌داشت، از اولاد بهرام میرزا دو پادشاه‌زاده قابل مانده بودند، طلب می‌کرد و در برآوردن آن برادر و نجات ایشان، آن قدر جدل نمی‌نمود (روملو، ۱۳۵۷: ۱/ ۴۸۳). پریخان خانم در پایان به شاه هشدار می‌دهد که دست از سرزنان خاندان سلطنتی بردارد که نتایج خوبی در پی نخواهد داشت «زنها که دست از دامن مخدرات علیه پادشاه جمجاه کشیده دارند که نتیجه خوب نخواهد داد» (روملو، ۱۳۵۷: ۱/ ۴۸۵).

منابع این دوره روایات متفاوتی در مورد قتل شاه اسماعیل دوم ذکر می‌کنند. بعضی مانند روملو، پریخان خانم را محرک این قضیه می‌دانند، پریخان خانم به دلیل ضبط اموال و دارایی‌هایش، کاهش نفوذش در دربار و حرم و به قتل رسیدن سلیمان میرزا، برادر تنی‌اش به دستور شاه اسماعیل دوم، درواقع انگیزه‌های کافی را برای مشارکت در قتل برادرش، دارا بوده است (روملو، ۱۳۵۷: ۲/ ۶۴۶). روایت دوم، بدون آن‌که نقشی برای حسن بیگ حلواچی در نظر بگیرد، قتل شاه اسماعیل دوم را نتیجه هم‌داستانی و همراهی امیران قزلباش و در رأس آنان امیرخان ترکمان و پریخان خانم و زنان حرمسرا می‌داند (گنابادی، بی‌تا: ۳۰۷). ضمن آن‌که بعضی از منابع، قتل شاه اسماعیل دوم را مستقیماً و بدون واسطه به پریخان خانم نسبت می‌-

دهند(غفاری کاشانی، بی تا: ۳۶۴). روایت دوم نیز که نسبت به روایات دیگر طرفدار کمتری دارد، مرگ شاه اسماعیل دوم را به صورت طبیعی و بر اثر استعمال مفرط فلونیا می داند(گنابادی، بی تا: ۳۰۷).

در فاصله‌ی مرگ شاه اسماعیل دوم تا رسیدن موکب شاه محمد خدابنده به قزوین، بازهم همانند دوران فترت مرگ شاه تهماسب و سلطنت شاه اسماعیل دوم، زمام امور حکومت در اختیار پریخان خانم بود و «به دولت اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده، جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امرا عالی شان سر بر طوق فرمان نهاده، همه روزه به عتبه عالیّه او جمع شده» (احرار، ۱۳۶۵: ۳۵۸). اولین اقدام پریخان خانم در این زمان مخفی نمودن مرگ شاه اسماعیل دوم از مردم بود تا از بروز اغتشاش در پایتخت، جلوگیری کرده باشد(غفاری کاشانی، بی تا: ۳۸۰). سپس شورایی مرکب از امرای طوایف مختلف قزلباش تشکیل داد و شهر قزوین را به هفت منطقه تقسیم کرد و اداره هر منطقه‌ای را به یکی از امرای قزلباش سپرد تا آرامش را در پایتخت برقرار کنند(غفاری کاشانی، بی تا: ۳۸۲).

پریخان خانم در انتخاب محمد میرزا به سلطنت نیز نقشی اساسی داشت و بعد از آن که امرای قزلباش موافقت خود را برای انتخاب محمد میرزا به سلطنت اعلام کردند، پریخان خانم بر انتخاب آن‌ها مهر تائید زد(ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۳۴۰). در واقع هدف پریخان خانم از این انتخاب این بود که با توجه به ضعف بینایی و ضعف نفس برادرش، به نام او و به کام خود «راتق و فاتق امور سلطنت باشد». اما این بار نیز همانند انتخاب شاه اسماعیل دوم، پریخان خانم مرتکب اشتباه بزرگی شد و آن نادیده گرفتن رقیبی نیرومند هم چون خیرالنسا بیگم مشهور به مهد علیا همسر محمد خدابنده بود. این اشتباه این بار به قیمت از دست دادن جانش تمام شد.

سرانجام پریخان خانم به دستور مهد علیا و با موافقت شاه و توسط ملازمان خلیل خان افشار، محکوم به مرگ شد. از جمله عواملی که مورخان این دوره در مورد علت قتل پریخان خانم ذکر کرده‌اند، خصومت میرزا سلمان وزیر با پریخان خانم بود که افول قدرت پریخان خانم و طلوع قدرت مهد علیا را پیش‌بینی کرده بود و بی اذن پریخان خانم از قزوین خارج شده، خود را به موکب شاه و ملکه رساند و شروع به بدگویی از پریخان خانم کرد و پیوسته به گوش شاه و ملکه علیه او می خواند (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۳۴۵).

اسکندریبگ به نقل از خواجه سرایان می نویسد که بعد از ورود موکب شاه به پایتخت در اولین دیداری که بین شاهزاده خانم و مهدعلیا روی داد، پریخان خانم «از عالم عجب و غرور و

کم‌خردی» نسبت به مهدعلیا بی‌اعتنایی کرده، وقعی به او نهاد(ترکمان، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۴۷)؛ اما در واقع این‌ها همه بهانه‌هایی بیش نبوده و آنچه مسلم است این است که پریخان خانم دیر یا زود باید صحنه را به نفع رقیب ترک می‌کرده و این عوامل فقط تسریع‌کننده خروج پریخان خانم از صحنه‌ی سیاسی حکومت صفوی بوده است.

پس از پریخان خانم، مهدعلیا به دلیل ضعف شاه محمد خدابنده مسئولیت‌های اساسی را بر عهده گرفت که مخصوصاً شامل انتصاب افسران عالی‌رتبه امرا می‌شد. این افسران بجای حضور در دربار سلطنتی، هرروز صبح به در ورودی حرم می‌آمدند تا فرامین ملکه را دریافت کنند. این امر به مدت یک سال ادامه داشت و امور سیاسی مملکتی این‌گونه رتق‌وفتق می‌شد. در این ایام امرا از دست‌زنانی که علیه مهدعلیا دسیسه می‌کردند و از شاه برکناری او را می‌خواستند، به عذاب بودند به هدفشان رسیدند و بیگم را به جرم اینکه با عادل گرایخان برادر خان کریمه قاپ عشق باخته در حرمرسا خفه کردند(امورتی و همکاران، ۱۳۸۰: ۶/ ۷۱).

شاه‌عباس اول پس از جلوس بر تخت شاهی در اداره امور کشوری و لشکری با بحران‌های داخلی و حمله‌های رقبای برون‌مرزی هم چون عثمانی روبرو بود(آقاجری، ۱۳۸۰: ۱۵). بنابراین در تکاپو برای ساماندهی به اوضاع سیاسی و انجام اصلاحات تمرکزگرایانه و نظم دادن به امور سلطنت و مقابله با کانون‌های قدرت (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۴۴) ایجاد تشکل‌های جدید نظامی مرکب از نیروی غلامان قفقازی و شاهسونی(رهبرین، ۱۳۴۹: ۱۴۴)، پیوستن قطعی دو ایالت گرجستان شرقی به قلمروی خویش و بستن صلح استانبول با عثمانی اقدام کرد، که به بنا بر مفاد آن بیشتر مناطق قفقاز به عثمانی تعلق گرفت(استانفورد جی، ۱۳۷۰: ۳۱۶) اگرچه این صلح‌نامه، صفویان را از بخش زیادی از منافعشان در منطقه‌ی قفقاز محروم ساخت، ولی در نتیجه آن شاه‌عباس اول با سیاست قابل‌تحسین خود به‌خوبی می‌دانست چگونه والیان و بزرگان گرجی را از راه منافعشان در تفرقه و جدایی نگه دارد. او به بزرگان و امرای گرجی آن‌قدر پول می‌داد و محبت می‌کرد که گرجیان دین و سرزمین خود را فراموش می‌کردند و به شاه علاقه‌مند می‌شدند (سانسون، ۱۳۴۷: ۲۰۶). این‌گونه بود که گستردگی و تداوم مناسبات اجتماعی و نظامی والیان قفقاز با دربار صفویه و ابراز ارادات آنان به آستان شاهی رقم می‌خورد. بر این اساس طرح شاه‌تهماسب در برهم زدن تعادل نژادی قزلباش در دربار، توسط شاه‌عباس اول محقق شد(سیوری، ۱۳۸۰: ۶۳).

در سایه‌ی توجه خاص شاه‌عباس اول به منطقه‌ی قفقاز، تعداد زیادی از زنان قفقازی از جمله همسران سفیران و کنیزان وی وارد حرمسرا شدند. در منابع هیچ گزارشی از عملکرد سیاسی زنان و کنیزان شاه‌عباس اول دیده نشده است، زیرا از آنجاکه نقش زنان حرمسرا به نقش پسرانشان بستگی داشت به دلیل نظارت شاه‌عباس بر اوضاع دربار و حرمسرا و سیاست وی در دور نگاه‌داشتن شاهزاده‌ها از مسائل سیاسی و حکومتی زنان به اجبار از سیاست دوری گزیدند و بیشتر به امور متفرقه سرگرم شدند. ولی این کنش سیاسی نداشتن در قالب توطئه‌های درون درباری و عقده‌های روانی همچون آتش زیر خاکستر در دوران جانشینان شاه‌عباس اول، اثرهای خود را نمایان و بنیان فرسوده صفویه را متزلزل ساخت.

در زمان شاه‌صفی که خود پرورده‌ی حرمسرا بود، زنان مختلف حرمسرا مثلاً ملکه‌ی مادر و زینب بیگم یکی از دختران شاه‌عباس اول از صاحب نفوذان درباری هرچند برای مدتی محدود به شمار می‌رفتند. در زمان جلوس شاه عباس دوم بر تخت سلطنت با وجود وزیر اعظمی چون ساروتقی نقش ملکه مادر در امور مملکتی چندان به چشم نمی‌آمد. شاه سلیمان نیز که خود از پرورش‌یافتگان حرمسرا بود بعد از رسیدن به سلطنت، حرمسرا را مرکز زندگی خود انتخاب کرد و بیشتر امورات مملکتی را بجای مشورت با وزیر اعظم و دیگر رجال سیاسی با زنان حرمسرا در میان می‌گذاشت و از اینان راه‌حل جویا می‌شد (متی، ۱۳۹۳: ۲۰۸).

به نظر می‌رسد که دسایس موجود در حرم که سهمی قاطع در بعضی از امور سیاسی ایران داشت، در انتخاب جانشین شاه سلیمان هم کارساز بوده است. شاه زمانی رخت به سرای باقی کشید که کسی در اطراف او نبود. کسی که متوجه مرگ او شد عمه‌اش شاهزاده خانم مریم بیگم بود که کاملاً در جهت سلطان حسین میرزا قرار داشت و طرفدار وی بود. وی توانست باهم جهت کردن خواجگان درباری با خود حسین میرزا را بر تخت سلطنت بنشاناند (امورتی و همکاران، ۱۳۸۰: ۶/ ۱۲۳-۱۲۲).

#### عملکرد زنان قفقازی در اواخر حکومت صفویه

در روزگار دو پادشاه آخر صفویه، زنان نفوذ فوق‌العاده‌ای پیدا کردند. ظاهراً مادر شاه سلیمان بود که مدعی شد طالع نحسی موجب بیماری فرزندش شده و تاج‌گذاری او باید از نو انجام گیرد. مریم بیگم عمه‌ی شاه سلیمان هم جانشینی سلطان حسین میرزا را محرز ساخت و این

پادشاه همواره زیر نفوذ او حکومت می‌کرد تا اینکه مریم بیگم بر اثر کهولت سن درگذشت (متی، ۱۳۹۳: ۲۰۸).

در دوران شاهان متأخر صفویه -شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین- روند حضور زنان قفقازی در حرمسرا و مردانشان در تشکیلات و مقام‌های سیاسی و نظامی همچون دوره‌های پیشین استمرار یافت اگرچه در این دوره عملکرد زنان، از نظر هدف و انگیزه مانند دوره اول حکومت صفویان بود. ولی حضور و عملکرد آنان از جنبه سیاسی و تأثیرگذاری در مسائل حکومتی و حتی واردکردن آسیب به نهاد و ساختار حکومت تا حد زیادی متفاوت از دوره‌های قبل است،

زیرا در نقش مادر شاهزاده یا ملکه در حرمسرا حضور داشتند و به دلیل زیادی تعدادشان و نبود نظارت اصولی شاه بر فعالیتشان (شاردن، ۱۳۸۰: ۹/ ۱۳۶؛ سانسون ۱۳۴۷: ۹۷) و نبود قانون و قواعد تعیین ولیعهد و تحریک عوامل بیرون از دربار فرصت داشتند تا با شناسایی ضعف‌های حکومت در چالش‌های فراتر و متفاوت‌تر از دوران پیشین، در مسائل جانشینی، مناسبات اجتماعی و تصمیم‌های حکومت مداخله کنند.

پس از اینکه شاهان صفوی تصمیم بر کاهش نفوذ و تعداد زنان قزلباش گرفتند، دربار صفوی شاهد حضور و ورود تعداد زیادی از زنان صیغه‌ای و کنیزان قفقازی بود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۲۲) به شکلی که ازدواج شاهان صفوی مشروط به این شد که همسرشان را به چشم کنیز نگاه نکنند بلکه وی را زن عقدی خود بدانند (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۲/ ۷۳۷). این روند افزون بر اقتدار و برتری بخشیدن به زنان قفقازی بر سایر گروه‌ها، سبب شد تا در عرصه رقابت سیاسی، رقابت دیرینه زنان قزلباش با زنان قفقازی دیگر معنا و مفهومی نداشته باشد و رقابت تنگاتنگ زنان قفقازی با یکدیگر جایگزین آن شود. بدین گونه، حکومت بار دیگر صحنه‌ی تعارضات و دسته‌بندی‌های درون درباری شد که البته این بار به زیان زنان قفقازی بود. زیرا اتحاد اولیه‌ی زنان قفقازی برای تحقق هدف‌هایشان، به اتحاد نداشتن و کارشکنی و توطئه علیه یکدیگر تبدیل شد و آنان را در دستیابی به اهدافشان با مشکلات زیاد و پیچیده‌تری روبرو ساخت.

باید در نظر داشت که تلاش زنان قفقازی برای حل بحران‌ها و غلبه بر مشکلات احتمالی، رشد عناصر قدرت‌طلب پیرامونی و تشکیل کانون‌های نفوذ یا توطئه را به دنبال داشت، که زنان را از یک‌سو با مردان سیاست همچون وزیران و فرماندهان نظامی و از سوی دیگر با خواجه‌گان حرمسرا مرتبط می‌ساخت (شاردن، ۱۳۸۰: ۵/ ۹۰). در واقع این نوع نفوذ زنانه با برتری بخشیدن

به حرمسرا در مقابل تصمیم‌ها و شوراها حکومتی، آن را به نوعی هیئت مشاوره‌ی غیررسمی شبیه ساخت که بر همه امور تفوق داشت (شاردن: ۱۳۸۰: ۵/ ۱۶۳) که هدف آن حفظ منافع شخصی اعضا و شاهزاده موردنظر در رقابت با سایر عناصر مستقل از منافع شاهنشاهی بود. این نوع تصمیم‌گیری باگذشت زمان، بر ناکامی و ناتوانی شاه در مدیریت حرمسرا می‌افزود. همان‌گونه که آنا خانم -گرجی تبار- مادر شاه‌عباس دوم برای جانشینی فرزندش با وجود دسترسی نداشتن به امکانات سپاهی فقط با استمداد از خواجه‌گان حرم و دل‌مشغولی‌ها و هدف‌های وزیر اعظم ساروتقی بخش زیادی از تلاشش را به فعالیت هسته‌ی تحت فرمانش معطوف ساخت (دوسرسو، ۱۳۴۶: ۵۰). بدین ترتیب ساروتقی، محرم ملکه‌ی مادر شد و ثروت هنگفتی برای او جمع کرد و ملکه با کمک وزیر چنان در دربار نفوذ یافت که کسی روی حرفش حرف نمی‌زند (شاردن، ۱۳۸۰: ۵/ ۳۷۱-۳۰۶). در واقع ملکه آگاه بود که برای جانشینی فرزندش -عباس دوم- فقط به کمک وزیر می‌تواند بر آرای سایرین غلبه کند.

در اواخر حکومت صفویان عملکرد زنان بیشتر مربوط به مسائل جانشینی فرزندانشان و نفوذ در شاه بود و هرگاه در تحقق این مسئله توطئه، دسیسه و ائتلاف پاسخگو نبود، راهکارهای ویژه سلطه‌گری زنان یعنی توسل به عواطف -فغان، گریه و عشوه- و به ترفند بی‌خبری از مسائل نیز روی می‌آوردند (هاشمی و کاوندی ۱۳۷۲: ۹۸). نمونه مشخص این شیوه، رفتار نکهت خانم پس از فوت شاه‌عباس دوم و مسئله جانشینی فرزندانش صفی میرزا است. وی پس از تشکیل شورای بزرگان به تصور اینکه دستور قتل فرزندش را صادر کرده‌اند، دادو فریاد و شکوه را شروع کرد و این‌گونه تلاش می‌کرد که خواجه‌سرایان و بزرگان شورای حکومتی را تحت تأثیر قرار دهد (شاردن ۱۳۸۰: ۵/ ۸۵).

از آنجایی که اقتدار و عملکرد سازنده و مؤثر زنان در مسائل سیاسی و اجتماعی به نقش فرزندانشان در مقام ولیعهدی یا پادشاهی بستگی داشت، نکهت خانم کسی را بر آن داشت تا پس از نشستن صفی میرزا، برای اثبات برتری نظر و اراده‌ی خویش بر سایر بزرگان درباری و حکومتی و هم‌چنین به دست آوردن اعتبار و اقتدار برای فرزندش به تغییر نام از «شاه صفی» به «شاه سلیمان» و تجدید مراسم تاج‌گذاری اقدام کند (کمپفر ۱۳۶۰: ۲۷؛ کارری، ۱۳۸۳: ۱۸۹).

چنین روالی در دربار علاوه بر متشنج ساختن اوضاع و تفرقه‌افکنی، در فساد و زنبارگی شاهان نیز تأثیر فراوانی داشت و شاه را از نظر اراده و منطق کاملاً تحت تأثیر قرار می‌داد. چنان‌که در نتیجه اقدام‌ها و عملکردهای سیاسی و اجتماعی مادر شاه سلیمان «وی که تا قبل از نشستن

بر تخت سلطنت جز زنان و خواجه‌سرایان سپاه کسی را ندیده بود» (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۱۸۷) پس از شاهی نیز فقط از مصاحبت با این جنس و مستغرق بودن در میان نسوان احساس رضایت می‌کرد (شاردن ۱۳۸۰: ۵/۱۳۶). همچنین شاه سلطان حسین بدون هیچ آموزش و تربیت سیاسی با حمایت و نفوذ مریم بیگم به پادشاهی ایران رسید. مریم بیگم از پشت صحنه زمام امور سیاسی را در دست گرفت و شاه سلطان حسین به صورت فردی بی‌اراده در دست او درآمد. در تمام دوران سلطنت شاه سلطان حسین، مریم بیگم سهم بزرگی از قدرت را در دست داشت (زواره، ۱۳۸۴: ۳۸-۴۶).

### نتیجه:

در فرجام سخن می‌توان گفت که در زمان سلسله صفویه در دوره اول آن قزلباشان با توجه به اینکه عنصر اصلی در روی کار آوردن صفویان بودند، قدرت برتر در مسئله جانشینی را داشتند ولی در دوره دوم با ورود نیروی سومی به بدنه قدرت صفوی نقش قزلباشان کاسته شد، هرچند از بین نرفت ولی نیروی دربار یعنی زنان حرمسرای شاهی نقشی برجسته‌تر یافتند و این خود باعث شد تا شاهانی که در دوره دوم صفوی بر سریر قدرت نشستند همانند اسلاف خود در گفتار و رفتار خود جذب پادشاهی را نداشته باشند و این موجب شد تا به تدریج امور مملکتی از دست بشود و ساختار حکومتی و قدرت صفویه تضعیف و به اضمحلال این حکومت منتهی گردد. البته در باب مسئله جانشینی به این نکته هم باید اشاره کرد که، نبودن قانون مشخص برای تعیین جانشین و خردسال بودن جانشین شاه متوفی باعث می‌شد که عرصه رقابت برای به دست گرفتن قدرت بازماند و هرکسی در هرجایی و به حمایت شخص موردنظرش، باعث آشفته‌گی و هرج و مرج اوضاع کشور شود. با بررسی منابع و مآخذ در دوره صفویه تمام آنچه در باب تعیین جانشین شاه رخ می‌داد به‌خوبی صادق است و حتی این رقابت‌ها باعث شد که معانی اصلی سلطنتی که صفویان بر آن حکومتشان را استوار کرده بودند به تدریج ضعیف گردد و اگرچه تا پایان حکومت ایشان مردم با دیده احترام به شاهان صفوی می‌نگریستند اما تنها پوستانه‌ای از آن اعتقاد اولیه حکومت صفوی باقی مانده بود و شاه دیگر همانند گذشته در نگاه مردم تجلی نمی‌کرد.



## منابع و مراجع:

### الف) کتاب‌ها

- ۱- آبوت، پاملا و کلروالاس. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
- ۲- آقاجری، سید هاشم. (۱۳۸۰). کنش دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: بازه.
- ۳- الثاریوس، آدام. (۱۳۷۹). سفرنامه الثاریو، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، تهران: هیرمند.
- ۴- استانفورد جی، شاو. (۱۳۷۰). تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۵- افوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت. (۱۳۵۰). نقاوه الآثار فی ذکر ال‌اخبار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶- امورتی، ب.س و همکاران. (۱۳۸۰). تاریخ ایران دوره صفویان کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، ج ۶، تهران: جامی.
- ۷- باربارو و همکاران. (۱۳۴۹). سفرنامه‌های ونیزیان، ترجمه منوچهر امیدی، تهران: خوارزمی.
- ۸- پارسادوست، منوچهر. (۱۳۵۷). شاه اسماعیل اول، تهران: شرکت سهامی.
- ۹- تاورنیه، ژان باپتیست. (۱۳۳۶). سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید و نظر کلی دو تصحیح دکتر حمید شیروانی، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
- ۱۰- تتوی، قاضی احمد. (۱۳۷۸). تاریخ الفی، مصحح سید علی آل داوود، تهران: فکر روز.
- ۱۱- ترکمان، اسکندریک. (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، جلد ۱. ۲. ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- حجازی، بنفشه. (۱۳۸۱). ضعیفه (بررسی جایگاه زن در ایران عصر صفوی)، تهران: قصیده‌سرا.
- ۱۳- حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی. (۱۳۶۴). از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی.
- ۱۴- حسینی، خورشاه بن قباد. (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه‌دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- ۱۵- حسینی قمی، قاضی شرف‌الدین احمد. (۱۳۵۹ و ۱۳۸۳). خلاصه التواریخ، ج ۱، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- خواندمیر، امیر محمود. (۱۳۷۰). ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه‌تیماسب، تصحیح غلامرضا طباطبائی، محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- ۱۷- خواندمیر، سید غیاث‌الدین. (۱۳۵۳). حبیب‌السیر، ج ۸ و ۷، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- ۱۸- دلاواله، پی‌ترو. (۱۳۷۰). سفرنامه دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- دوسرسو، آنتوان. (۱۳۶۴). سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شاذان، تهران: کتاب‌سرا.
- ۲۰- رهر برن، کلاوس میثائیل. (۱۳۴۹). نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۱- روملو، حسن‌بیگ. (۱۳۵۷). احسن‌التواریخ، ج ۲، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: نشر بابک.
- ۲۲- سانسون، مارتین. (۱۳۴۷). سفرنامه سانسون، تهران: انتشارات ابن‌سینا.
- ۲۳- سرور، غلام. (۱۳۷۴). تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۲۴- سومر، فاروق. (۱۳۷۱). نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، تهران: نشر گستره.
- ۲۵- سیوری، راجر. (۱۳۸۰). در باب صفویان، ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی، تهران: مرکز.
- ۲۶- شاردن، ژان. (۱۳۸۰). سیاحتنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۹ و ۵، تهران: توس.
- ۲۷- شاملو، ولی قلی بن داوود قلی. (۱۳۷۱). قصص الخاقانی، ج ۱، تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۸- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، تهران: شرکت سهامی.
- ۲۹- غفاری‌کاشانی، قاضی احمد بن محمد. (بی‌تا). تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتاب‌فروشی حافظ.
- ۳۰- فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۹). زندگی شاه‌عباس اول، ج ۱، تهران: انتشارات علمی.

- ۳۱- کارری، جملی. (۱۳۸۳). سفرنامه کارری، ترجمه عباس علی نخجوانی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۰). سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۳۳- گنابادی، میرزاییگ حسن. (بی تا). روضه الصفویه، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بی نا.
- ۳۴- متی، رودلف پی. (۱۳۹۳). ایران در بحران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- ۳۵- منجم یزدی، ملاجلال. (۱۳۶۶). تاریخ عباسی، به کوشش سیف الله وحیدینا، تهران: انتشارات وحید.
- ۳۶- میرخواند، محمدبن خاوندشاه. (۱۳۸۰). روضه الصفا فی السیره والملوک والخلفاء، ج ۸، تهران: بی نا.
- ۳۷- ناشناس. (۱۳۷۴). جهانگشای خاقان، به کوشش الله دتا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۳۸- ناشناس. (۱۳۷۰). عالم آرای شاه تهماسب، مصحح ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب.
- ۳۹- ناشناس. (۱۳۶۳). تاریخ عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، جلد دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۴۰- نویدی شیرازی، خواجه زین العابدین علی. (۱۳۸۶). تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: نی.
- ۴۱- واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف. (۱۳۸۲). خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ۴۲- وحید قزوینی، میرزاحمد طاهر. (۱۳۸۳). تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴۳- هاشمی وکاوندی، سید مجتبی. (۱۳۷۲). مقدمه ای بر روانشناسی زن با نگرش علمی اسلام، تهران: شفق.
- ۴۴- هیئتس، والتر. (۱۳۶۲). تشکیل دولت ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.

۴۵- یوسف جمالی، محمدکریم. (۱۳۸۵). تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، اصفهان: نجف-

آباد.

ب) مقالات

۱- اباذریور، ثریا. (۱۳۹۶). «زندگی سیاسی قزلباش‌ها» مجله رشد آموزش تاریخ، دوره

نوزدهم (۲)، ۴۸-۵۹.

۲- ثواقب، جهانبخش و بازگیر، فروغ. (۱۳۹۴). «نقش شاملوهادر تأسیس و تداوم دولت

صفویه (۹۸۴-۹۰۶ ه.ق)» پژوهش‌های تاریخی، سال هفتم (۱)، ۴۸-۱۹.

۳- جمال‌زاده، ناصر و احمد درستی. (۱۳۸۹). «جامعه‌شناسی تاریخی دولت گسترش در

پیوند نخبگان و ساخت دولت صفوی» نشریه دانش سیاسی، سال ششم (۲)، ۱۰۶-۷۳.

۴- دنیاری، سکینه. (۱۳۹۴). «وضعیت اجتماعی زنان در دوره صفوی با تکیه بر دیدگاه

سفرنامه نویسان» فصلنامه جندی شاپور دانشگاه شهید چمران، سال اول (۳)، ۲۳-۳۹.

۵- زواره، غلامرضا. (۱۳۸۴). «زنان و زمامداران صفوی» ماهنامه پیام زن، (۵)، ۳۸-۴۶.

۶- سعیدیان، غلامحسین و یوسفی، زهرا. (۱۳۸۸). «مرشدقلی خان استاجلو (عملکرد و

سرانجام وی در دربار صفویه)» نشریه مسکویه دانشگاه آزاد واحد شهر ری، سال سوم (۱۰)،

۱۴۶-۱۲۵.

۷- عقیلی، احمد. (۱۳۹۵). «تحلیل تاریخی عملکرد قزلباش‌ها قبل و بعد از تشکیل دولت

صفوی» مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، (۱۸)، ۲۱-۳۸.

۸- قلی‌زاده، آذر. (۱۳۸۳). «نگاهی جامعه‌شناختی به موقعیت زنان در عصر صفوی» مجله

پژوهش زنان، دوره دوم (۲)، ۷۷-۸۸.

۹- یلفانی، رامین. (۱۳۸۶). «برآمدن و افول قزلباشان در عصر صفویه» پژوهشنامه تاریخ

دانشگاه آزاد شهر ری، سال دوم (۷)، ۱۲۳-۱۳۷.